

پژوهشی اجتماعی در شعر لری*

شاهرخ موسویان
کارشناس ارشد ادبیات فارسی
دکتر عباس خائفی
استادیار دانشگاه گیلان



۱۴۹

چکیده

ادبیات عامه، در هر جامعه و سرزمینی، دوش به دوش ادبیات رسمی وجود داشته است. چنین ابیاتی از آنجا که بر پایه واقعیات زندگی و عاری از هرگونه تعارف و ملاحظه‌ای است آینه تمام نمای بخشی از حقایق تاریخی - اجتماعی است. علاوه بر آن گویاترین تصویر زندگی مردمان که آداب و رسوم، سنت‌ها و باورهای منطقه‌ای حاضر است.

ادبیات لری با پیشینه‌ای کهن تصویرگر زندگی سنتی و ایلی است. شناخت چنین ادبیاتی مدد رسان شناخت ویژگی‌های مردم شناختی و جامعه‌شناسی آن ناحیه است. این نوشتار به بررسی بافت عشیره‌ای و ایلاتی جامعه لر با تأکید بر شهرستان بویر احمد پرداخته است. محدوده زمانی این بررسی دهه هزار و سیصد و پنجاه و قبل از آن است و سادگی و بی‌پیرایگی رسوم لری را - قبل از آمیزش با ادبیات رسمی دهه‌های اخیر - بیان می‌کند.

کلید واژه: ادبیات اقلیمی، شعر گویشی، فرهنگ مردم بویراحمد.

مقدمه

«فولکلور از کلمه «Folk» آلمانی به معنی توده و «Lore» انگلیسی به معنی دانش ترکیب شده است و در زبان فارسی «دانش توده‌ای» و «فرهنگ عامه» و «فرهنگ عامیانه» و «ادبیات نانوشته» ترجمه شده است که رسایی لازم را در بیان مقصود ندارد.» (ستوده، ۱۳۷۸، ص ۵۸)

شعر عوام مانند سایر شئون فرهنگ عوام (فولکلور) در تاریخ ادبیات‌های رسمی مقامی ندارد و به ندرت نامی از آن به میان می‌آید. گویی سیم خاردار و خط قرمزی که از اعماق تاریخ میان خواص و عوام کشیده شده است، در حوزه شعر نیز کاملاً کارا و کاربردی بوده است. مطالعه سویدای دل ادب هر مملکت نشان می‌دهد که شعر فولکلور دوش به دوش شعر رسمی وجود داشته است؛ البته با گام‌هایی آهسته.

شعر و ادبیات عوام چون بر پایه واقعیات زندگی و عاری بودن از رودربایستی و تخیلات است، می‌تواند منبع خوبی برای کشف بعضی حقایق تاریخی و اجتماعی باشد. در نگارش این مقاله که به بررسی درون‌مایه‌های شعر لری اختصاص دارد سعی شده که بررسی‌ها به دور از تعصب و پیش‌داوری باشد.

به خاطر فقر فرهنگی و عدم کتابت موضوع‌های ادبی در میان ایلات، منابع و مراجع کافی در دسترس نبوده است. همچنین به اشعار جدید لری اشاره‌ای نشده است، زیرا شعرهای جدید با همه زیبایی، از داشتن ویژگی‌های شعر فولکلور عاری هستند و مانند شعر فولکلور سادگی ندارند. شعرهای جدید پیچیدگی‌های یک شعر رسمی و فارسی را دارند. از دیگر ویژگی‌های شعر فولکلور، آینه بودن آن است؛ یعنی می‌توان نوع زندگی و عقاید و فرهنگ‌ها و رسوم مردم را بدون هیچ‌گونه ریایی در آن اشعار دید. اما اشعار جدید



توسط نسلی سروده شده‌اند که عمدتاً منفک از واقعیات و فضای یک بافت سنتی و ایلی هستند. به همین خاطر اشعار آنها نمی‌تواند بازگو کننده سنتها و ریشه هایشان باشد.

واقعیهایی جامعه شناسانه در چند دهه اخیر؛ بویژه بعد از انقلاب اسلامی و نیز بعد از باز شدن مرزهای فرهنگی و رسانه ای در چند سال اخیر، به شدت دستخوش تغییر یا کم رنگی شده‌اند. بنابراین در مطالعه این مقاله، بهتر است تصاویر و برداشتهای ذهن خود را با دهه هزار و سیصد و پنجاه و ما قبل آن منطبق سازیم، تا در تقابل با واقعیات امروز جوامع لر، دچار تعارض نشویم. البته پر واضح است که شالوده های مطالب مطرح شده، هنوز هم در جوامع لری با بافت عشیره ای و ایلیاتی رسوب و رسوخ دارد و طبیعتاً انفکاک از یک فرهنگ نهادینه شده، در کوتاه مدت ناممکن خواهد بود.

اگر چه محدوده تحقیق ما، شهرستان بویراحمد است؛ اما ویژگیها و مطالبی که در تحلیل اشعار طرح می شود، دست کم در هشتاد درصد جوامع لری مشترک است.

استان کهگیلویه و بویراحمد از شمال با استان چهارمحال و بختیاری، از جنوب با استان های فارس و بوشهر، از شرق با استان های اصفهان و فارس، و از غرب با استان خوزستان همسایه است. شهرستان های استان عبارتند از: بویراحمد به مرکزیت یاسوج، کهگیلویه به مرکزیت دهدشت، گچساران به مرکزیت دوگنبدان و شهرستان دنا به مرکزیت سی سخت. بلندترین نقطه استان، قله «دنا» است که ارتفاع آن به ۴۴۰۹ متر می رسد. این استان از نظر جغرافیایی به دو ناحیه وسیع سردسیری (بویراحمد) و گرمسیری (کهگیلویه) تقسیم می شود. بخش سردسیری استان، در واقع، جنوبی ترین بخش زاگرس مرطوب است که دارای بارش فراوان، جنگل های وسیع، سرچشمه های فراوان و منشاء رودهای بزرگ و پر آبی چون کارون و مارون است. یاسوج مرکز استان، در این ناحیه سردسیری قرار دارد.

گویش مردم این استان لری است که همانند فارسی ادامه زبان پهلوی است. لری مورد استعمال در این استان با لری چهارمحال بختیاری، بخش هایی از استان بوشهر، بخش هایی از استان خوزستان و قسمت زیادی از استان فارس شباهت و نزدیکی فراوانی دارد؛ ولی با



لری مورد استفاده استان لرستان اندکی تفاوت دارد که این تفاوت بیشتر معلول لهجه و طرز تلفظ واژگان است نه ریشه آنها.

بافت این استان عشایری است و شش ایل بزرگ را در خود جای داده است: ۱- ایل بویراحمد ۲- ایل بهمئی ۳- ایل باشت و باوی ۴- ایل طیبی ۵- ایل دشمن زیاری ۶- ایل چرام.

«بعد از شورش سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، ایل بویراحمد، در سال ۱۳۴۲ ش، طبق تصویب‌نامه مجلس شورای ملی، به کهگیلویه و بویراحمد به فرمانداری کل و به مرکزیت یاسوج تغییر یافت و از نظر تقسیمات کشوری دارای دو شهرستان، یکی کهگیلویه به مرکزیت دهدشت و دیگری بویراحمد به مرکزیت یاسوج گردید. یاسوج هم مرکز شهرستان بویراحمد و هم مرکز فرمانداری کل بود و گچساران که در آن موقع بخشی از شهرستان کهگیلویه بود. در سال ۱۳۵۳ خورشیدی، عنوان شهرستان مستقلی به مرکزیت دوگنبدان یافت. با تشکیل فرمانداری کل، محدوده کهگیلویه و بویراحمد منحصر به سرزمین ایلات ششگانه کهگیلویه و بویراحمد شد و سپس با همان محدوده به استان کهگیلویه و بویراحمد تغییر نام یافت.» (غفاری، ۱۳۷۸، ص ۲۵)



درآمدی بر شعر لری بویراحمدی

آنچه که، شعر فولکلور بویراحمدی، بر آن اطلاق می‌شود، ابیات محدود و پراکنده‌ای است که به دو بخش تقسیم می‌شوند:

بخش اول اشعاری است که به مناسبتی خاص سروده شده و با این حال به خاطر حاکمیت روح مشترک جمعی و جلوه دادن آمال و خواسته‌های توده مردم در آن شعرها، به صورت اشعار فولکلور و عمومی درآمده‌اند؛ مانند اشعار متعلق به جنگ «تامرادی» که این جنگ میان نیروهای مردمی و دولت رضاخان در سال ۱۳۰۹ به وقوع پیوسته است. بخش دوم اشعاری است که سرایش آنها به مناسبتی خاص نبوده، بلکه حاوی دغدغه‌ها، عشق‌ها، حماسه‌ها، طبیعت و مسائلی از این قبیل است که همواره محور اشتغال اذهان عموم مردم بوده است.

اشعاری که رسماً به عنوان اشعار لری در بویراحمد وجود دارد و مقبولیت عام یافته‌اند و به عنوان فولکلور از آنها یاد می‌شود، محدود است. این ابیات همان‌هایی است که معمولاً در آوازاها و سرودها و شروه‌ها (مرثیه‌ها) خوانده می‌شوند و به گوش همه آشنايند.

قالب و وزن شعر لری

اشعار لری بویراحمدی، به غیر از تعداد بسیار اندکی اشعار غیر مشهور، همگی در قالب تک بیت‌های - مثنوی گونه سروده شده‌اند که معانی مستقلی دارند، زیرا یک زندگی بسیار ساده و بدوی، قالبی از شعر را برمی‌تابد که ساده و به دور از پیچیدگی باشد؛ یعنی مثنوی. از لحاظ روانشناسی اجتماعی، یک جامعه ساده نمی‌تواند دارای قالب شعری پرفخامت مثل قصیده باشد. شاعر آزاد لُر با آن روح صحرایی و سرکش نمی‌تواند گردن در چنبر محدودیت‌ها و مضایق قالب غزل بگذارد. او به طور ناخودآگاه و غریزی قالبی مثل مثنوی را برمی‌گزیند که مثل روح او کمترین قید و بندها را داشته باشد.



۱۵۳

به ندرت پیش می‌آید که این مثنوی‌ها بیش از یک بیت باشد. هر مثنوی تنها یک بیت است که شاعر همه حرفهایش را در همان یک بیت می‌ریزد و تمام می‌کند. اگر بیتی دیگر می‌سراید، هیچ تقییدی ندارد که کوچکترین مناسبتی با بیت قبلی داشته باشد؛ مثلاً ممکن است یک بیت در موضوع عشق و بیت دیگر در موضوع چریدن یک گله بز کوهی باشد. وزن این مثنوی‌های فرد، بیشتر محدود به یک وزن می‌شود که بحر رمل است. در این وزن از سه بار فاعلاتن استفاده شده است که فاعلاتن دوم گاهی به صورت فاعلاتن می‌آید. بنابراین بحر غالب شعر لری چنین است: رمل مسدس سالم.

برای نمونه در اینجا یک بیت را ذکر می‌کنیم:

ایقدر بختم و خو جیگر مه خین

که مسلمون نشننه کافر نبین

iqadar baxtom va xow jegarma xine

Ke mesalmun našnefe kāfar nabine

به قدری بختم در خواب و جگرم خون است که: مسلمان نشنود و کافر نبیند.

یکی از دلایل عدم تنوع در اوزان شعری این مردم، عدم تنوع سلاقی و ثبات نوع زندگی و احساسات آنها بوده است. در یک بافت محدود و ایلپاتی که زندگی در طی صدها و شاید هزاران سال تقریباً به یک صورت و رنگ جریان داشته، طبیعی است که هرگونه پدیده جدید و تنوع در هر چیز واپس زده می‌شود و مورد اقبال قرار نمی‌گیرد. روح و ذائقه ساده و قانع مرد لُر، سادگی و قناعت خود را به شعر نیز تسری داده و طی صدها سال، به یک وزن قناعت کرده و اندک اندک با آن عجین شده و میان خود و آن وزن، همزادی و حق نمک عمیق و شدیدی را حس نموده است.

سینه کم حجم این مردم برای ثبت و ضبط فرهنگ بومی و ادبیات فولکلور طاق تنوع اوزان و پیچیدگی و ریزه کاری‌های اشعار را نداشته است. در حقیقت آنها نه بام بیش را می‌خواستند و نه برف بیش را.

امتزاج شعر و موسیقی

به جرأت می‌توان اذعان کرد که شعر لری به همان اندازه که حیات یک انسان به هوا محتاج است، به موسیقی وابسته و مدیون است. به واقع اشعاری که امروزه به عنوان شعر فولکلور بویراحمدی می‌شناسیم، همگی بر سمند موسیقی نشسته‌اند و خود را از عمق سال‌های گذشته به ما رسانده‌اند. در میان اشعار لری تقریباً شعری را نمی‌توان یافت که خواننده‌ای آن را ترنم نکرده باشد.

علاقه به موسیقی و آواز در خون این مردم جاری بوده است. در هیچ روستا و ایل و کوهستانی نبوده است که دم به دم صدای آوازی و یا نی لبک چوپانی، گوش را ننوازد. هیچ چیز مثل موسیقی عاطفه این مردم را به خلجان و نمی‌داشته و آنها را از خود بی‌خود نمی‌نموده است. آنها حتی در عزاداری‌هایشان موسیقی می‌نواخته‌اند.

سازهای منطقه بویراحمد منحصر به سازهای نی، پیشه، سرنا و در چند دهه اخیر کمانچه و ویالون بوده است.



اشعار گری اکثراً به صورت آواز و به ندرت به صورت تصنیف و ریتیمیک خوانده می‌شده است. روح این مردم، علیرغم شور و حرکتی که داشته، اما همواره به طرز بسیار عجیبی با سوز و اندوه همراه بوده است. یکی از نشانه‌های این امر دستگاه‌های موسیقی است که ناخودآگاه برای این شعرها انتخاب شده است. تقریباً تمام شعرهای گری بویراحمدی در دستگاه دشتی و مایه دشتی و نیز مقداری در دستگاه همایون خوانده می‌شده است.

خوانندگان غالباً به خاطر هماهنگ کردن اشعار با فضای غم‌انگیز و حزن‌آلود آواز خود، اشعار گری را مقداری از بحر سالم خود می‌اندازند و ریتیم «فاعلاتن» آن را می‌شکنند. شعر زیر نمونه‌ای از این هنجارشکنی است:

غنگ و غول دوزرون دل مال اوک

خرس تیه دوزرون بج پاریوک

qong – o – qul – e – dosarun duš māla bidār kerd
Xars – e – teyahye doyarun baja pāryow kerd

نجوای دختران، دیشب آبادی را بیدار کرد. اشک چشم آنها زمین دیم را به شالیزار تبدیل نمود.

در این بیت هجای آخر که یک هجای کشیده است، کاملاً اضافه بر وزن و مختل می‌باشد. این هجای کشیده و اضافی هنگام قرار گرفتن در یک دستگاه آوازی، کاملاً چفت و هماهنگ با آواز می‌شد و بدین ترتیب کشش آواز پرده‌ای بر سر عیب نهان شعر می‌کشید.

«برنو» نوعی اسطوره

اگر حماسه‌های ادبیات فارسی رسمی با شمشیر و کمان و گرز و کمند متبلور می‌شود و عینیت می‌یابد، در حماسه‌های بویراحمدی این تبلور با تفنگ «برنو» مصداق می‌یابد. اینک به اشعار و زیباشناختی صور خیال و ایمازهای شاعرانه آن پردازیم.



برنو آنقدر عزیز بود که در بسیاری از محاورات و تشبیهات، مردم این منطقه هر چیز عزیزی را تشبیه به برنو می‌کردند. اگر می‌خواستند بگویند «چه بز خوبی!» می‌گفتند: «این بز یک برنو می‌ارزد». اگر می‌خواستند بگویند فلانی پسر خوبی دارد، می‌گفتند: «پسر برنویی است». جالب است که معبران نیز در علم تعبیر خواب، همیشه خواب دیدن برنو را به دنیا آمدن فرزند پسر تعبیر می‌کردند و البته اینکه چرا به دختر تعبیر نمی‌کردند معلوم است. جالب است بدانیم که بسیاری از جنگ‌هایی که میان قبایل و ایلات با خودشان و یا شهرهای اطراف به وسیله برنو صورت می‌گرفت، برای تصرف و به دست آوردن همین برنو بود. به بیان دیگر، با برنو می‌جنگیدند تا برنو به دست آوردند.

ای سفر که ایروم غارتِ سمیرم

ایارم برنو بلند اگر بمیرم

Isafar ke irvom qārat semirom
iyārom bernow beland agar bemirom

: این سفر که دارم به غارت سمیرم می‌روم، با خودم برنو به غنیمت خواهم آورد حتی اگر کشته شوم.



۱۵۶

این برنو در نظر مرد بویراحمدی آنقدر عزیز بوده که حتی وقتی دچار نقص فنی هم می‌شده و تیرش به خطا می‌رفته، حاضر نبوده که از این عزیز گله و شکایت کند و گناه برنو را اینچنین به گردن می‌گرفته است:

تفنگ برنو بلند درجه و پیش

نه تخصیر برنویله تیم یه پیش

Tefange bernow beland daraja va piše
Na taxisire bernowyale teyam ya čiše

: درجه برنو بلند در جلو قرار گرفته است. [اگر تیر به هدف نخورد] شاید چشمانم عیبی دارد؛ برنو تقصیری ندارد.

تفنگل پاک ده تیرن مال مو یه تیره

دویندر و موندان گفتن فقیره

tefangal pāk dahtiren māl mo yatire
duvara va mo nadān goften faqire

: همه تفنگ ده تیر دارند و من تفنگ یک تیر. هنگام خواستگاری به من دختر ندادند؛

گفتند: فقیر است.

در بیت فوق می‌بینیم که فقر برای مرد لر نداشتن یک تفنگ ده تیر است، نه نداشتن نان یا دیگر مایحتاج زندگی. خانواده دختر نیز چنین مردی را فقیر شمرده و شایسته وصلت نمی‌دانسته‌اند.

به یقین یکی از دلایل قیام عشایر بویراحمد در دوران رضاخان جمع‌آوری همین تفنگ‌های برنو توسط دولت بوده است. گرفتن برنو از دست این مردم به مثابه گرفتن ناموس آنها بود و این یعنی افکندن آتش در میان انباری از باروت. در بیت زیر می‌توان میزان تأثیر و تأسف لر بویراحمدی را از این موضوع و خلع سلاح خود توسط امنیه‌ها به وضوح دهید:

اومند من بیراحمد مأمور دولت

بردنه برنویله آخ تا قیومت

umase men beirahmad mamure dowlat
bordene bernowyala āx tā qeyumat

: مأمور دولت به بویراحمد آمده است. تا روز قیامت آه خواهیم کشید که برنوها را

جمع کرده‌اند.

و یا در این بیت تمام آرزوهای خود را در سه چیز خلاصه می‌کند و از خدا می‌خواهد:

و خدا خواس کرده سه چی جلالی

اسب خوب برنو بلند گل قد شلالی

va xodā xās kerdeme seči helāli
asbe xub bernow beland gel qad šelāli

: از خدا سه چیز حلال خواسته‌ام: اسبی خوب، برنویی بلند و معشوقی بلند قامت.



این بیت شگفت‌انگیز جایگاه برنو را در فرهنگ این مردم و رسوخ آن حتی به مبانی عقیدتی نشان می‌دهد. (تفنگ برنو در سه نوع و اندازه بلند، متوسط و کوتاه بوده است).

برنو کل شا قاسمه وسط خدایه

من دو گوش برنو بلند ره کربلایه

bernow kol šā qāseme vasat xodāya
men de guš berno w beland rah karbelāya

: برنوی کوتاه، شاهزاده قاسم^۱ است و برنوی متوسط، خداست و راه کربلا از میان

شکاف درجه برنوی بلند می‌گذرد.

شعر عامه و فقر

ریشه فقر در این منطقه بسیار کهن و ارتباط کامل با زندگی ایلی و عشایری این مردم داشته است. این مردم از هر گونه داد و ستد و ارتباط با شهرها و مناطق دیگر محروم بودند و باید کلیهٔ مایحتاج خود را شخصاً تهیه می‌کردند. چشم مردم عشیره به آسمان بوده است. اگر باران بود، بره‌اش گوشتی می‌گرفت و شیرش رونقی داشت. اندک گندمی هم که در بیلاق کاشته بود، نان سالش را تأمین می‌کرد. اگر آسمان ناخن خشکی می‌کرد و یا اگر مرد عشیره مزدور یک مالک بود و خود صاحب گاو و گوسفندی نبود، چهرهٔ کریه فقر و تیره‌روزی خود را با اخم فراوان نشان می‌داد.

فقر، وقتی از حوزهٔ زندگی واقعی خارج می‌شود و پا به عرصه شعر و هنر می‌گذارد، بسیار رمانتیک و حتی زیبا می‌شود. در واقعیت زندگی، دختر کبریت‌فروش آنقدر خواستنی نیست که در داستان آن. در واقعیت زندگی، اشک یتیم آنقدر دوست‌داشتنی نیست که در شعر پروین اعتصامی. در واقعیت زندگی فقر سیاه است؛ اما در کارخانه بازیافت هنر و شعر، اتفاقاً بسیار روشن و مطلوب است. به راستی که شعر ما به شدت مدیون سوژه فقر و سرگذشت و زندگی فقراست.



در شعر گری نیز به وضوح رنگ و سوژه فقر خودنمایی می‌کند. مخاطب اگر گری باشد، به جهت خاطرات نوستالژی و حس ملموسی که از زندگی فقیرانه داشته است، به شدت از اشعاری با موضوعیت فقر لذت می‌برد. معشوق شعر گری گاهی فقیر است و از خلخال‌ها و زیورآلات و آویزه‌های معشوق‌های دیگر اقوام عاری است؛ اما در نظر شاعر، وجود معشوق خود ثروتی است خداداده:

سر علی وری خدا مگیت فقیره

دم لوم مٹ پنبیه پس پام حریره

sar ali vari xodā megit faqirē

damē lowm mes panbaya pas pām harirē

: شما را به سر علی و به خدا، نگویید که من فقیرم. لب‌هایی چون پنبه دارم و ساق‌هایی

چون حریر.



۱۵۹

این نکته بسیار جالب است که شاعر گری، معشوق را با همه ملزومات فقیروار او دوست دارد. در یک محیط فقر هرگز معشوق‌های رمانتیک و شسته رفته و پاکیزه پیدا نمی‌شوند. در محیط فقیر، معشوق دست‌های تمیزی ندارد. صورت معشوق اگر هم ماه باشد، لکه‌های سیاه خاک و چرک آن را مثل ابری تیره پوشانده‌اند. معشوق در بستری از پر قو نمی‌خوابد و دامن‌کشان راه نمی‌رود. دامن‌کشان متعلق به طبقه مرفه و دامن‌های بلند است. اما دامن کوتاه معشوق فقیر همیشه شرمنده پوشاندن پاهای پرچروک اوست. با این همه، این معشوق، برای شاعر گری خواستنی است. اگر معشوق عزیز است، چرک و چروک پاهایش هم عزیز است. پینه‌های دست معشوق شاید برایش حکم همان خال‌های لب معشوق شاعر فارسی را داشته باشد:

دیذمت دیگک پسین زی من سرکو

دهسلت رگ رگینه پایل چرکو

diḏamet dige pasin zi men serku

dahsalet rag raginē pāyelčerku

: دیروز عصر تو را در حال کوبیدن هاونگ دیدم. دست‌هایت پرچروک و پاهایت پرچرک بود.

بعضی از شعرهای لری کاملاً میزان فقر مردم و قناعت آنان و آرزوهای بدوی و کوچک آنان را نشان می‌دهد:

شابلیم بگره و کرپلم بزایه

کلگ و ماسی بخرم وایم ورایه

Šābalitom begerē korpalom bezāyē

Kalg-o-māsi bexarom vāyom varāyē

: دوست دارم شاه بلوطم ثمر دهد و بره‌هایم زاده شوند. آنگاه نان بلوطی بخورم و ماستی. همین آرزو مرا بس است.

شاعر در این شعر از خدا نعمت زیادی را نخواست است. فقر، طبع او را به قناعت کشانده و به نان بلوطی و ظرفی ماست، راضی و خرسند نموده است.

این قناعت گاهی با آرزوهای عاشقانه شاعر در هم می‌آمیزد و عشقی بسیار ساده و فقیرانه را پدیدار می‌سازد:



۱۶۰

برف و بار خر کنم خر بروم

شونه نصفه کنم و خمه و گل برسوم

barf va bārē xar konom xara berunom

Šowna nesfa konom-o-xema va gol berasunom

: برف را روی الاغم بار کنم و شبانگهان خود را به خانه دلدارم برسانم.

بردن برف برای معشوق، آن هم روی یک الاغ و نه روی سمندی مطلقاً لگام، حاکی از فضایی فقیرانه و بسیار ساده است. باید یادآوری کرد که این شعر به حمل برف‌های دنا در تابستان به وسیله الاغ اشاره می‌کند.

اشعار زیر نیز میزان قناعت و سادگی این مردم را نشان می‌دهد. آرزوهای آنها قابل دسترس و در عین حال بسیار کوچک هستند:

و و خدا خواس کردم سه چی حلالی

رعیتی، عمارتی، یه تیه کالی

vow xodā xās kerdemē se či halāli
rayati emārati ya tiya kāli

: از خدا سه چیز حلال خواسته‌ام: کشاورزی، یک خانه و یک معشوق چشم کال.

اکثر شعرای فولکلور در شعر گری از طبقات پایین و فقیر بوده‌اند معشوق گر، وقتی متعلق به عاشق طبقه بالا باشد، کاملاً با معشوق یک عاشق فقیر متفاوت است.

سر چنار و سر چمن چهچی بلبل

نازنین ونشم ایامن پراز گل

Sarčenār-o-sarčaman čahčey bolbol
nāzanin va našm iyā dāmaneš poraz gol

: در مناطق «سرچنار» و «سرچمن» بلبل می‌خواند. معشوقم شادمانه و با دامنی پراز گل

می‌آید.

این بیت متعلق به یکی از خوانین بویراحمد به نام خدا کرم‌خان است که برای همسرش «بی‌بی شاهی» سروده است. بافت کلمات و ایماژ این بیت کاملاً نشان می‌دهد که شعر متعلق به طبقه مرفه است. دامن معشوق پراز گل است. بانشاط و خرامان است و در کنار چشمه‌ای ییلاقی است. دامن دخترکان فقیر معمولاً پراز علف گوسفندان و گیاهان دارویی و هیزم و چوب خشک برای آتش‌های نان ذرت و بلوط بوده است.

وطن در فرهنگ بویراحمد

در اشعار لری به هیچ وجه به موضوع وطن به معنی کلان آن یعنی «ایران» پرداخته نشده است.

مرد لری به اقتضای زندگی عشیره‌ای، تعصب و دل‌بستگی شدیدی به سرزمین خویش داشته است. گاه برای تکه زمینی، سال‌های سال دو قبیله با هم جنگیده‌اند. گاه برای دفاع از «وطن» از نام خود و از جان خود گذشته‌اند، اما با این حال در مواردی خاص نیز نام ایران را در شعری لری بویراحمدی نمی‌یابیم. علت این است که لری وطن را فقط منطقه سردسیر



بویراحمد می‌دانست. حتی منطقه گرمسیری کهگیلویه را که قشلاق زمستانی او بوده، وطن به حساب نمی‌آورد. شاعر لری فقط و فقط دل‌بسته زادگاه خویش یعنی منطقه سردسیر بویراحمد بوده و از بویراحمد که بیرون می‌رفت، دچار فراق مام وطن می‌شد و اشعار سوزناکی در هجران این مام می‌سرود.

تو گل سرحد رویی رنگ کونگ داری

گرمسیر کردم ذلیل سرنی وراری

to gole sarhad ruyi rang kowga dāri
garmasir kerdom zalil sar nivarāri

: تو گل سردسیر (بویراحمد) هستی ای یار. رنگ کبک داری. هوای گرمسیر مرا نزار

ساخته و تو احوالی از من نمی‌پرسی.

نظام محدود ایل و زندگی بسته آنان موجب شده بود که مرد لری ایران را در زادگاه خویش، بویراحمد خلاصه کند. آن وقت‌ها راه‌های ارتباطی نبود. مرد لری آخر دنیا را سرحدات ییلاق و قشلاق خودش می‌دانست. تهران را در ذهنش سرزمینی افسانه‌ای و ماورایی می‌پنداشت.



۱۶۲

مولر بیراحمدم، تهرون چکارم

نشیم تنگ کناره^۳ تنگ شیو^۴ گدارم

mo lorē beyrahmađom tehrun čekārom
nešinom tangkenāra tangši gođārom

: من لری بویراحمد هستم و با تهران کاری ندارم. نشیم من «تنگ کناره» و گذار ایل من

«تنگ شیو» است.

مو و غریبی نیروم و دچیش و تنگم

مرده شوش نامحرم و خاکش مال مردم

mo va qaribi niravom va de čiš va tangom
mordašuš nāmahremo xākeš mālē mardom

: به غربت نمی‌روم. دلم از دو چیز غریبی می‌گیرد: غسّالش ناآشناست و خاکش مال مردم.

علاقهٔ انسان به وطن مألوف، حتی بعد از مرگ، اختصاص به بوم خاصی ندارد. شاعر لر حتی غسّال جنازه خود را، چون هم وطن او نیست، دوست نمی‌دارد. قبر خود را نیز دچار غربت می‌بیند و از این بابت بی‌تابی می‌نماید.

دال ایادال ایروه نه دال دنایه

دال پاچه سفید مال بیره زایه

dāl eyā dāl iravē na dālē denāya
dālālē pāča safid māl birzāya

: کرکس‌ها می‌آیند و می‌روند، اما کرکس‌های کوه دنا نیستند. آنها کرکس‌های پا سفید (بیره‌زا) هستند.

در بیت فوق شاعر از اینکه کرکس‌ها متعلق به کهگیلویه هستند و از وطن او، یعنی بویراحمد، نیامده‌اند، اظهار دلتنگی می‌نماید. این بیت نشان می‌دهد که تلقی مرد بویراحمد از وطن، تنها اقلیم سردسیری استان اوست و حتی بخش گرمسیری استان خود را که زادگاه او نیست، وطن نمی‌داند.

خان بکن مرخصم ایل‌کنم جم

زیربند غر گرخت سرچنار شونم

xān bekon meraxasom ila kenom jam
Zirebanda qar gerohte sarčenāra šownam

: ای خان! رخصتم ده تا ایل‌ها را برای کوچ جمع کنم، زیرا «زیربند» را گرد و خاک فرا گرفته اما «سرچنار» پر از شبنم است.

در بیت فوق «زیربند» به منطقهٔ جنوبی ناحیهٔ دهدشت گفته می‌شود که در واقع بخش گرمسیری استان است و «سرچنار» مرکز کلاترانشین بویراحمد در ییلاق است. شاعر در حالی شعر را می‌سراید که در زادگاه خود نیست و این نبودن در زادگاه، او را واداشته تا



آب و هوای غربت را نیز به باد گله و شکایت بگیرد. این بیت، انسان را به یاد قصیده «ری» از خاقانی می‌اندازد با این مطلع:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری

دور از مجاوران مکارم نمای ری

(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۸۹)

گل سرخ محمدی بلی سایه وند

ورکنیت بند بهون گل پهشه خرد

gêlesorx mohamadi bali sâye vandeš
varkanit bandē behun gol pahša xardeš

: گل سرخ محمدی زیر سایه درخت بلوط است. بند چادرها را برای کوچ برکنید؛ زیرا پشه دارد معشوق را می‌گزد.

این بیت بی‌قراری شاعر را از هوای غریب گرمسیر که پشه‌هایش معشوق او را می‌آزارند، بیان می‌کند. شاعر شاید بهانه‌ای می‌جوید که به زادگاه خود سردسیر بویراحمد برگردد. چه بسا معشوق در اینجا برای رقت‌انگیزی، دستاویز و بهانه شاعر شده است.



۱۶۴

دَ چویل تو بو مَد و بو تو سیرم

وهله بو داذنت و گرمسیرم

da čavil to bu mađe va bu to sirom
vahlaye bu dādanet va garmasirom

: ای چویل! دیگر عطرافشانی مکن که غمگینم. هنگام عطرافشانی تو در سردسیر، من در گرمسیر به سر می‌برم.

چنانکه دیدیم غربت شاعر در سفر قندهار و یا سفر چین و ماچین نیست. ایران به راستی برای مرد بویراحمدی تنها بویراحمد بوده است و خاک بیگانه، هر جایی بوده است غیر از بویراحمد.

زن در شعر لری

«زن»، شاید، از محوری ترین موضوعات تمام شعرهای تاریخ و نیز تمام جغرافیای انسانی بوده است. در هیچ کجای دنیا شعری سروده نشده است، الا این که روح شاعر پر از اندیشه «زن» یا پر از رسوب عشق بوده است.

موضوع زن در شعر لری به محورهای زیر وابسته است:

۱- شعر زنانه از زبان مردان

۲- رقیب‌های متأهل

۳- سودای جاودان مرد گُر

شعر زنانه از زبان مردان

۱- به راستی در طول تاریخ ادبیات رسمی ما، زنانی که شاعر بوده‌اند، زبان شعرشان کاملاً مردانه بوده و در صورت عدم آشنایی مخاطب با گوینده آن شعرها، تمایز و تشخیص این که شاعر آن شعرها، زن بوده و یا مرد بسی دشوار است.

در یک بافت ایلی به خاطر شرایط خاص و محدودی که زنان دارند، اصولاً شاعر زن پیدا نمی‌شود و یا ممکن است بسیار به ندرت پیدا شود. در این بافت‌ها نه تنها شعر عاشقانه‌ای توسط زنان سروده نمی‌شود، بلکه حتی اگر زنی استعداد شعر گفتن داشته باشد، عملاً و به خاطر تقبیح دیگران هیچ گونه شعری نمی‌سراید.

بستر ایجاد هر هنری، رغبت و تشویق و انگیزه‌های ملموس است. در ایل چنین رغبت و تشویقی برای انگیزش ذوق شاعرانه زنان و دختران وجود ندارد. زن باید اقتصاد خانه و امور خانه و پرورشگاه خانه را بچرخاند و هنر یا جنگ یا کسب افتخارات و غیره بر عهده مرد و متعلق به مرد است.

در منطقه بویراحمد نیز شاعر زن وجود ندارد. اما جالب‌ترین نکته‌ای که وجود دارد، این است که ما به شعرهایی برمی‌خوریم که کاملاً زنانه‌اند ولی سراینده آنها مردها هستند.



در اینجا به پاره‌ای از این اشعار اشاره می‌شود.

ار ایخی بوسم کنی بیوسر رو

برنوت باخوت بیا شاید جرابو

ar ixay busom koni beyow Sarē ru
bernowta bā xot beyā šayad jarābu

: اگر می‌خواهی مرا ببوسی کنار رودخانه بیا، تفنگک برنویت را با خودت بیاور، شاید

جنگک شود.

در این شعر که توسط یک مرد سروده شده، کاملاً مشخص است که راوی فرضی یک زن است. با این حال رگه‌هایی از جنسیت مرد در این بیت به چشم می‌آید. شاعر پرخاشگر و جنگ‌دوست بویراحمادی نتوانسته حتی در خلوت‌ترین حالات عاشقانه یک زن فرضی، تفنگک خود را فراموش کند و رد پای خود را بدین صورت در شعرش به جا می‌گذارد.

گُراومه و حونمو هیچش نگه‌تم

ریم سه دلشم ایخاس خوش گره‌تم

kor uma va hunamu hičāš nagohtom
rim seh delšam ixās xowša gerohtom

: پسر جوان (خواستگار) به خانه‌مان آمد، ولی من با او صحبتی نکردم. وای بر من که او

مرا دوست می‌داشت، اما من باعث بی‌خوابی او شدم.

تاریخ سرایش بیت فوق به دهه قبل از سال ۱۳۵۰ شمسی برمی‌گردد. در آن زمان از دیدار دختر و پسری که نامزد بودند، قبل از ازدواج، به شدت جلوگیری می‌کردند.

در این بیت نیز که توسط شاعر مرد سروده شده است، رگه‌هایی از خصایص مردانه را به طرز لطیفی می‌بینیم. شاعر مرد که احتمالاً خود حسرت دیدن نامزدش را در زمان خواستگاری کاملاً چشیده است، به طور غیرمستقیم و از زبان یک دختر فرضی و تخیلی برای خود دلسوزی می‌کند و حس ترحم خود را برمی‌انگیزد.

رقیب‌های متأهل



یکی از خصایص کم‌نظیر و جالب توجه دیگر در اشعار لری بویراحمد، وجود رقیب‌های عشقی متأهل است.

در بیشتر شعرهای لری، «رقیب» شاعر، یک جوان مجرد است. در ادبیات رسمی اگر هم رقیب به واقع متأهل باشد، اما از بافت و حال و هوای شعرها این برنمی‌آید موضوع و یا دست کم برای مخاطب بی‌اهمیت است. موضوع وقتی جالب‌تر می‌شود که بدانیم معشوق شاعر لری، زن همین رقیب است. در بادی امر، این موضوع غیرمعمول و مضمث‌کننده به نظر می‌رسد، اما با آگاهی از محیط اجتماعی و اخلاقی مردمان ایل، مخصوصاً مردم بویراحمد، از واقعیات زندگی آنها و تضاد این واقعیات با آنچه که در این شعرهاست دچار تعجب می‌شویم.

خصیصه قابل ستایش افراد ایلات، عفت دوستی و ناموس پرستی آنان بوده است. بعید می‌نماید بتوان متصور شد که شعرهایی که بعضی شعرا برای معشوق شوهردار سروده‌اند، زیرساخت هرزگی و بی‌بندوباری در میان این مردم پاک و ناموس پرست داشته باشد.

آسمون موج ایزنه دریا کلونه

زن خوب میره ادبار ظلم گرونه

āsamun mowj izanē daryā kalunē
zanē xub miray edbār zolmē gerunē

: آسمان موج می‌زند، دریا آبی رنگ است. چه ظلم بزرگی است اگر زن خوبی یک

شوهر به دردخور داشته باشد.

زیرساخت اندیشه شاعر، نوعی دلسوزی برای زنان پاک و هنرمند است، نه آزادی

برقراری رابطه با او.

در هیچ یک از شعرهایی که شاعر نسبت به رقیب متأهل حساسیت و حسادت نشان می‌دهد، دیده نشده است که این رقیب دارای محسناتی باشد. غالباً این رقبا آدم‌های پیر، بی‌عرضه، زشت و فقیر هستند. حسادت شاعر به این خاطر است که چرا معشوق او در چنگ پیری زشت‌رو و کهنسال گرفتار آمده است. در واقع تأثر و تحسّر خود را از ناهماهنگی بین زوجین بیان می‌کند.



میرِ گل پاپلیلی دار سخته پیره

وَ خداه نیگره گل بگه میره

mirey gol pāpelpeli dār sohta pira
vah xodā vah nigerē gol bego mira

: شوهر آن گل، پای چروک دارد و مانند درخت پیر سوخته است. خدا راضی نیست

که گل (معشوق) او را شوهر خطاب کند.

به خاطر زیرساخت‌های فقر و علل فرهنگی، گاهی می‌شد که پیرمردهای هفتاد ساله با وجود داشتن همسر یا همسران با یک دختر حتی دوازده ساله ازدواج می‌کردند. فقر عاملی بود که باعث می‌شد خانواده‌های فقیری که چندین دختر داشتند، راضی به ازدواج سریع دختران خود شوند. پیرمردها از آنجایی که دارای تمکن مالی بیشتری از جوان‌ها بودند، در رقابت با جوانان بر سر این دخترهای زیبا معمولاً برنده میدان بودند. همین مسأله باعث حسادت شدید جوانی می‌شد که خود را خارج از مسائل مادی، از هر نظر برتر از رقبای پیر می‌دانست. در واقع شعرهایی که برای معشوق‌های شوهردار سروده شده، از همین جا ریشه می‌گیرد.



۱۶۸

به نظر می‌آید ریشه موضوعیت این محور، یعنی رقبای متأهل، در بعضی از اشعار لری بویراحمد، قبل از اینکه ژرف‌ساخت جنسی یا بی‌عفتی و مسائلی از این قبیل داشته باشد، به رسم جا افتاده تعدد زوجات و نیز ازدواج دختران در سنین بسیار پایین و فقر خانواده‌های آنها برمی‌گردد. عشاق جوان و فقیر که هنوز فرصت نکرده بودند زندگی خود را سر و سامان دهند و هزینه سنگین ازدواج و باشلوق را تهیه کنند، تا چشم به هم می‌زدند، شاهد ازدواج پیرمردان با دختران جوان بودند.

معلوم است که این عشق به سادگی از دل عاشق جوان بیرون نمی‌رفته است و از آنجایی که چشم به ناموس دیگری داشتن و اظهار عشق به یک زن شوهردار به شدت در فضای عقیدتی مرد ایل تقبیح و تشنیع می‌شده است، این داغ و حسرت به صورت دملی

چرکین در لطیف‌ترین قسمت پوست جامعه، یعنی شعر، سر باز می‌کرده است و چنان که می‌دانیم شعر فی‌نفسه قدرت این را دارد که مگوترین و تابوترین موضوعات انسانی را تبدیل به زیباترین و خواستنی‌ترین موضوعات آنها کند.

سودای جاودان مرد لر

از سوژه‌هایی که در برخی اشعار بویراحمدی به آن برمی‌خوریم، بحث تعدد زوجات و اظهار تمایل مرد لر به این مقوله است. اکثر مردان ایل هزار دل داشتند و یک سودا؛ آن هم سودای زنی دیگر:

خش حال او کسی دوتاشه داره

ار یکیش هم بمیره یک دش داره

xaša halē ukasi dotāša dārē
ar yakiš ham bemirē yak daša dārē

: خوشا به حال کسی که دو تا زن دارد. اگر یکی از آنها بمیرد، دیگری را دارد.

در ایلات عموماً و ایل بویراحمد خصوصاً، چند همسری و تعدد زوجات به طرز بارزی وجود داشته و امری کاملاً مقبول، معروف و مورد پذیرش همگان و حتی خود زنان بوده است. این امر تا آن حد رایج بوده که گاهی می‌شد در میان زنان یک پیرمرد، زن پنجاه ساله را در کنار زنی دوازده - سیزده ساله دید. این هووها اکثراً در یک خانه و در کنار هم تا آخر عمر زندگی می‌کردند و کاملاً در امور زندگی همکاری می‌کردند.

۱- عامل اقتصادی

تأثیر اقتصادی در تمام شئون زندگی آنقدر زیاد و پررنگ است به گونه‌ای که اقتصاد در تمام تحولات اجتماعی دخالت دارد.

«روابط تولیدی، ساخت اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و روساخت‌های حقوقی و سیاسی از این زیرساخت واقعی ناشی می‌شوند و شکل‌های معینی از شعور و آگاهی



اجتماعی با این زیرساخت مطابقت دارد. شیوه تولید زندگی مادی، تعیین کننده ویژگی کلی روندهای زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی است.» (باتومور، ۱۳۶۷، ص ۱۶)

چون کارهای ایل با دست انجام می‌شده و وقت گیر و پر زحمت بوده و به شیوه سنتی صورت می‌گرفته است، همکاری افراد یک خانواده و نیز کثرت آنها می‌تواند به طرز بسیار بارزی از سختی و رنج این کارها بکاهد. در اینجاست که هر کس سعی می‌کند به طرق مختلف افراد خانواده خود را توسعه دهد و افزون نماید. یکی از مهمترین دلایل کثرت فرزندان (مخصوصاً پسر) و علاقه و مباحثات به این امر، همین موضوع است.

۲- عامل فرهنگی

هیچگاه نمی‌توان میان مفاهیم مختلف یک اجتماع انسانی مثل اقتصاد و یا فرهنگ، مرز روشن و مشخصی فرض کرد. همه چیز یک جامعه به دیگر عوامل ارتباط دارد.

اگرچه تعدد زوجات در نظام ایلی بویراحمد (و نیز ایلات دیگر)، زیرساخت اقتصادی بارزی داشته؛ اما این زیرساخت اندک اندک در حوزه فرهنگ نفوذ یافته و در درونی‌ترین لایه‌های فرهنگی و اعتقادی این مردم رسوخ و رسوب نموده است.



۱۷۰

کثرت افراد خانواده برای همیاری اقتصادی، خود به مرور زمان به صورت یک نماد و سمبل درآمدی بود. کمیت خانواده، تیره، طایفه و ایل می‌توانند نشانه قدرت و برتری روانی بر دیگر خانواده‌ها و عشیره‌ها باشند. کثرت یک ایل به فرمانروای ایل یعنی «خان»، تمکن و قدرت روانی بیشتری می‌داده است. کثرت یک خانواده نیز به فرمانروای خانواده یعنی پدر، این احساس را تلقین می‌کرده است. کثرت خانواده و ایل یک عامل بازدارنده در مقابل تعرض خانواده‌ها و ایلات دیگر بوده است. اهمیت و اعتبار این امر را می‌توان از طریق ملامت و قباحتی که برای افراد بی‌فرزند و مقطوع‌النسل قائل بودند، کاملاً فهمید. در نظام ایلی و باورهای عامه، اجاق چنین فردی را کور می‌دانستند. اجاق که شاید نماد و رگه‌ای از آتش پرستی ایرانیان باستان بوده است، معنی مهم و مقدسی نزد این قوم داشته است. اجاق نماد روشنی زندگی و جاودانگی و تأیید حیات فرد بوده است. البته پرواضح است که در

نظام سنتی و کلاسیک ایرانی و مخصوصاً ایلاتی و به ویژه منطقه بویراحمد، روشنی بخش این اجاق لزوماً پسران بوده‌اند. کسی که اجاق کوری داشت و یا فرزند ذکوری نداشت از موهبت جاودانگی و جاری شدن در تاریخ محروم بود و مرد اجاق کور زمانی خوش شانس بود که عیب مردانه‌ای نداشت و علت اجاق کوری در زن بود. آنگاه به آسانی این مشکل قابل حل بود: زن دیگر و تجدیدفراش.

همه عواملی را که برشمردیم، زمینه طرح این موضوع را فراهم می‌آورد که نظام خانوادگی به سوی تعدد زوجات پیش برود.

زن دارم دلمت ایخو دلم کبابه

گردنت لیوان بلور پرش شرابه

zan dārom delmat ixo delom kabābe
gardanet livān belur pereš sharābe

: با اینکه زن دارم، دوستت دارم و دلم از عشق تو کباب شده است. گردنت مانند لیوان

بلوری است که پر از شراب باشد.



معشوق‌های بیوه

بیوه زن من آسمون تیه‌نه زرنا

خونم وش بسونیت کمرمه برنا

biva zan men āsamun tiyana zornā
Xunema vaš besunit kamarma bornā

: بیوه زن با گوشه چشم نگاهی به من انداخت. خون‌بهای مرا از او بگیرد؛ او مرا به

زانو درآورد.

از جالب‌ترین خصایص شعرگری برجستگی شعرهای عاشقانه با محوریت معشوق بیوه

است.

فقر

می‌توان یکی از عوامل علاقه‌مندی شاعر لُر و مرد لُر را به بیوگان عامل فقر دانست. زیرا در جامعه لُر زن گرفتن بسیار مشکل‌تر از شوهر کردن است. جهیزیه و خرج عروسی و نفقه با مرد است.

کاغذی بالا اومیه بیوه ارزونه

باشلغش یه جیجه مرغ دو دهسه نونه

kaqazi bālā umayē bive arzunē
bašloqeš ya jijamorq do dahsa nunē

: کاغذی از بالا آمده است و خبر از ارزان شدن بیوه دارد. شیربهای بیوه زن یک جوجه و یک دسته (چند عدد) نان است.

عامل فقر، طبع مرد فقیر روستایی و عشایری را به ازدواج با بیوه زن خرسند می‌کرد. علاوه بر اینها، بیوه‌ای که از شوهر قبلی مختصر کالا و اندک مالی می‌داشت، خود انگیزه خوبی برای جلب توجه شاعر فقیر ایجاد می‌کرده است. از محتوای بعضی از اشعار می‌توان به این دقیقه پی برد:

بیوه زن گولم مزن تو پیل نذاری

لچه کهنی مردمی صفت نذاری

biva zan gulom mazan to pil naḏāri
Lača kohnei mardomi safat naḏāri

: ای بیوه زن مرا فریب نده؛ تو پولی نداری. تو کفش کهنه مردم هستی، تو وفا نداری. در این شعر به خوبی می‌توان به ناخرسندی گوینده از بیوه زن به خاطر اینکه از شوهر قبلی پولی در کیسه ندارد، پی برد.

و یا در این شعر:

بیوه زن یه گی ده داشت دادش و گندم

کردش گرده روغن سی کر مردم

biva zan ya gay da dašt dādeš va gandom
kerdeš gerda ruqan si korē mardom



بیوه زن گاوی داشت، آن را به گندم داد. سپس گندم را تبدیل به نان روغنی کرد تا به پسر مردم بدهد.

معلوم است که بیوه زن زیرک، از مال خود برای جلب توجه عاشق فقیر استفاده می کرده است. عاشق آنقدر آه در بساط نداشته که حتی نان روغنی هم می توانسته دل و دین از دستش ببرد.

زن بیوه نیز به شدت نیازمند سرپناه بود. این نیاز نیز مثل نیاز مرد غالباً جنبه مادی داشته است. در آن هنگام غارت و ناامنی، داشتن یک سرپناه امن از دیگر عوامل تلاش زنان بیوه برای ازدواج بوده است.

در بررسی عشق به بیوه زنان در شعر لری نوعی طنز تلخ اجتماعی در آنها قابل مشاهده است، ریشه این تلخی و گزندگی در عوامل اقتصادی و فرهنگی است.

عشق حماسی:

هر چی دارم قربونت غیر از تفنگم

یه امشو مهمونتم سحر و جنگم

har či darom qorbunet qeyraz tofangom
ya emšow mehmunetom sahar va jangom

: هر آنچه را دارم فدای تو می کنم مگر تفنگم را. یک امشبی مهمان توام؛ فردا به جنگ خواهم رفت.

در ادبیات تمام کشورها و نیز در شعر فولکلور همه مناطق دنیا، عاشق را رسم بر این است که هر آنچه دارد به پای معشوق بریزد و با این حال از بضاعات مزجات خود نزد معشوق احساس شرمساری نماید.

در این شعر فولکلور لری بویراحمادی، خصیصه ای وجود دارد که شاید در نوع خود کاملاً منحصر به فرد است و در هیچ ادبیاتی بدین شدت و پررنگی به چشم نمی آید. لری عاشق، همه چیزش را قربان معشوق می کند جز تفنگش را.



عاشقانه‌های بویراحمدی، مثل مردم کوهستان‌نشین و جنگجوی سلسله جبال زاگرس، خشن و آمیخته به روحی کاملاً حماسی و تصاحب‌گرانه است. شاعر بویراحمدی اگر به خواستگاری دختری هم می‌رود، خود را در موضعی می‌بیند که باید دختر را به هر صورت ممکن ولو با توسل به جنگ از صاحب دختر اخذ کند:

خم کلو اسبم کلو برنوم کلو تر

چه خشه جنگ بکنی بری سی دودر

xom kalu asbom kalu bernowm kalutar

Če xašē jang bekeni berei si dođar

: خودم عاشق و دیوانه‌ام، اسبم هم عاشق و دیوانه است، تفنگ برنوم از ما عاشق‌تر و دیوانه‌تر است. چه لذتی دارد که برای خواستگاری دختر بجنگی.

در نظام‌های قبیله‌ای، جنگ و شمشیر حتی بر علم و قلم فرمان رانده اند:

بیض الصفائح لاسود الصفائح فی

متونهن جلاء الشک و الریب

ترجمه: سفیدی شمشیرهاست که شک و ریب را از بین می‌برد نه سیاهی اوراق (تاریخ

جهانگشا، ص ۱۰۸)

یک ایل برای بقای خود نیاز به هویت دارد. مقدار زیادی از این هویت را در چالش با دیگر ایلات به دست می‌آورد. روح مرد ایلاتی پارادوکسی عجیب از محبت و سلم در نهایت آن، و خشم و تعصب در غایت آن بوده است. هنگام مهمان‌نوازی و دست‌گیری، حاتم طایی را به باد نسیان می‌داده و هنگام خشم و تعصب، طوفان را شرمسار می‌کرده است. معلوم است که این روح غریب‌المعجون وقتی عاشق می‌شد، حتماً هر دو جنبه وجودی این مرد ایلاتی یعنی محبت غلیظ و صلابت و خشونت غلیظ را توأمان داشته است.

که دنانه بشکنم خاکش بویزم

مشک و عمبرش کنم سی زلف عزیزم



koh denāna beškanom xākša bevizom
mešk-o-ambareš konom si zolfē azizom

: کوه دنا را می شکنم و خاکش را غربال می کنم تا با آن برای زلف یارم مشک و عنبر

بسازم.

در بیت فوق این نکته ظریف می نماید که هر گاه عاشق قصد ساختن غالیه و رایحه را نیز برای زلف یار دارد، این کار را در هاله و فضایی از استحکام و خشونت صورت می دهد. در این بیت کلمات «شکستن» و خود «کوه دنا» کاملاً بار این معنای مزبور را در بر دارد.

قطارم یه لا دو پیت برنوم توپخونه

زلف خت بوت ایکشم نیخم ای جونه

tārom ya lā depit bernowm tupxuna
lfē xot bowta ikešom nixom ijuna

: قطاری پیچیده بر کمر دارم. تفنگ برنوی من چون توپخانه است. به زلف و گیسوی

تو قسم که پدرت را می کشم. من از جانم گذشته ام.



۱۷۵

در این بیت شاعر به معشوق می گوید که در صورت ممانعت پدرت برای ازدواج، او را می کشم. این دیدگاه نشان می دهد که تا چه حد خوی جنگ و حماسه اگر مدیریت نشود، می تواند فضای یک شعر را به نحو عجیبی غیرقابل باور و نا آشنا کند. چگونه عاشق حاضر است برای وصال معشوق حتی عزیزترین کس او، یعنی پدر او، را از سر راه بردارد؟ در داستان لیلی و مجنون نظامی که مانع اصلی رسیدن مجنون به لیلی، پدر لیلی است، حتی یک بار به این نکته بر نمی خوریم که مجنون تصمیم گرفته باشد پدر لیلی را از سر راه بردارد.

سراینندگان بسیاری از شعرهای لری مشخص نیستند، زیرا شعرهای بی رنگ و بی طرف بیشتر مورد استقبال همگان است.

- سادگی و روانی شعر لری بیشتر به خاطر جنبه های شفاهی بودن است، زیرا شعرهای پیچیده و دشوار به خوبی از سینه به سینه ای انتقال نمی یابد.

- سادگی و روانی شعر لری با ساده زیستی و عمل گرایی مردمی در ارتباط است که پیوسته با تولید و زندگی سخت سروکار دارند. در حقیقت شعر لری وسیله ای در خدمت عمل است و تلاشی در جهت کاستن بار کار و وسیله‌ای برای مبارزه با طبیعت و تخفیف فشار زندگی اجتماعی است.

- شعر لری، شعر مردمی ساده زیست و پرتلاش است، به همین دلیل در ارتباط نزدیک با زندگی واقعی و حیات عملی است و کمتر به خیال پردازی و باریک اندیشی توجه دارد. - شعر لری، خوش بینانه است که مطابق روحیه کاری و تلاش گر مردم است. از نظر شاعر لری ابر و باد و مه و خورشید در کار هستند، تانان ساده و بی پیرایه او به دست آید. شعر لری، سرشار از خواسته‌ها و آرزوهایی است که از مرحله بالقوه تا بالفعل راهی ندارد.

شعر لری، جنبه‌های شخصی کمی دارد و بیشتر بیانگر روحیه جمعی و مردمی است. در شعر لری نگاه به گذشته و حسرت آن با حسی از نوستالژی همراه است....

نتیجه بحث

اگر زیر ساخت بودن اقتصاد و روابط اقتصادی و نیز روساخت بودن فرهنگ را در جوامع بزرگ به خاطر مناقشاتی که در رد یا قبول آن صورت می گیرد، به سختی بپذیریم، زیرساخت بودن اقتصاد و روابط تولید را در محیط ایلیاتی و قبیله ای را نمی توان انکار کرد. میان زندگی عملی و انضمامی مردم و نیازهای اصلی و اولیه اقتصادی آنان در فرهنگ عامه، خود را نشان می دهد. به بیان دیگر فرهنگ عامیانه، شعر و فولک لور هر جامعه بازتاب زندگی عملی آن جامعه است.

مهم ترین عناصر شعری جامعه ایلاتی جنگ، عشق و فقر است و این موردهای سه گانه دارای عادی ترین موتیف های زندگی ابتدایی است: موضوع هایی چون اسلحه (برنو)، زن بیوه، آب، گله و دیگر موضوع های اطراف بدان اندازه چشمگیر است که موضوع هایی چون وطن جنبه ای دوردست و انتزاعی می یابد. مرد قبیله ای بیشتر به فکر نیازهای ضروری خود است، به همین دلیل شعرهایش دارای وزن های ساده و تکراری و بدون پیچیدگی های مضمونی است. از طرفی روح مقاوم و سنتی ایلاتی از هر نوع تحول و تنوع و



پیچیدگی های رو به تجدد خوشنود نیست. رابطه نزدیکی بین زندگی ساده ایلاتی و سرگرمیهای عامه پسند (چون چوپانی و موسیقی) وجود دارد. مردم عامی به موسیقی های سنتی به ویژه دشتی که نسبت به شعر و دکلمه آن به اصل لذت نزدیک تر است و کمتر فکر اشخاص را با خود درگیر می سازد، توجه می کنند.

پی نوشت:

- ۱- شاهزاده قاسم نام یکی از امامزاده های معروف در نزدیکی یاسوج است.
- ۲- کرپه (Korpa): نوزاد گوسفند
- ۳- تنگ کناره: نام مکان و محلی در شهرستان بویراحمد.
- ۴- تنگ شیو: نام رودخانه و محلی است در رستم ممسنی
- ۵- ای چویل: گیاهی خوشبو که در سرد سیر می روید

فهرست منابع

- ۱- خاقانی شروانی، بدیل الدین افضل (۱۳۵۷)، به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران، چاپخانه خیام.
- ۲- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸)، جامعه شناسی در ادبیات فارسی، تهران: نشر آوای نور.
- ۲- غفاری، یعقوب (۱۳۷۸)، تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویر احمد، شیراز: نشر گلها.
- ۳- تی.بی. باتومور (۱۳۶۹)، طبقات اجتماعی در جوامع جدید. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۴- جوینی، عظاملک محمد بن شمس الدین محمد جوینی، (۱۳۶۷)، چاپ سوم، تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام و تصحیح علامه قزوینی. تهران: بامداد و ارغوان.
- ۵- حسینی، سید ابوالحسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ لغات و اصطلاحات لری، شیراز: نشر فاطمیه.

